**جلسه چهارم: دیدگاه ها در مورد امکان مدیریت فرهنگ و نقد آنها**

توصیفی: نمی شود فرهنگ را مدیریت کرد زیرا فرهنگ خود رو است.

(مکتب بیرمنگام- جریانات اگزیستانزیالیسم)

**ممکن نیست**

تجویزی: نباید فرهنگ را مدیریت کرد زیرا انسان ماهیت از پیش تعیین

شده(ذات و فطرت) ندارد. ممکن است هر زمان وضعیت خویش

را تغییر دهد. لذا کسی حق تعیین تکلیف برای او ندارد فقط

**مدیریت فرهنگ** باید امکانات را برای او فراهم و مهارت به او آموزش داد. حق

تعلیم ارزش به انسان ها را ندارید.(مبنا لیبرالیستی و اومانیستی:

فرد انسان و آزادی او اصالت دارد. هر فردی موجود مستقل

است و معیار تمایز و برتری میان افراد وجود ندارد.)

جبری: از بالا به پایین(جریان های مارکسیستی) همه چیز بر پایه ابزارهای

تولید و سرمایه است. تغییرات در این نواحی تغییرات در انسان را

رقم می زند. تغییر در عنصری خارج از وجود انسان رقم میخورد.

اگر قرار است فرهنگ مدیریت شود ابتدا باید اقتضائات طبیعی آن

را تغییر داد.(در جوامع امروزی ابزار تولید سرمایه رسانه ها هستند)

**ممکن است**  [اغلب مدیران ما این نظر را دارند. از بیرون افراد کاری می کنیم فرهنگ عوض شود]

رشد در اسلام: مبنای اسلام الزام بیرونی از طریق وضع قانون های اجباری

نیست بلکه مبنایش اصلاح منطق افراد جامعه از طریق دعوت

گری است.

\*دو نقد بر نظریه های توصیفی و تجویزی:

1. معنای دعوت

فرق دعوت و هدایت در این است که در هدایت در ساحت علم حضوری است. همراهی و پیشروی با شخص هدایت شونده. هدایت مفهومی عام تر از دعوت است. اما دعوت در ساحت علم حصولی است. طرف مقابل را متقاعد می کند تا اگر متقاعد شد خودش عمل کند. نشان دادن راه است.

هرگاه بخواهد فعل ارادی از کسی سر بزند یا تصمیم گیری کند غالبا : 1. باید از دریچه ذهن او عبور کرده باشد. ذهن و فکر ما به شدت با زبان درگیر است به طوریکه نمیتوان بدون زبان فکر کرد. اینکه انسان در چه زبان و فرهنگی رشد کرده باشد شیوه فهم او از همه چیز را معین می کند. 2.یک توجیه یا استدلال برای انجام آن عمل باید در ذهن شکل بگیرد. باید کاری را قبول کرد تا آن را انجام داد. این توجیه و استدلال مقدمه صدور فعل است.( برای مثال کسی که دزدی می کند حتما کارش برای خودش توجیه دارد)

این توجیه از کجا می آید؟ از انواع شناخت هایی که در فضای ذهن مستقر شده است مثل زبان و عمل دیگران.

گزاره های مختلفی در ذهن ما وجود دارند که اعمال ما را رقم می زنند. این ها از راه دعوت گری انسان های دیگر نسبت به ما در ذهنمان ایجاد شده است. ما هم با زبان و سخن گفتنمان باعث شکل گیری گزاره هایی در ذهن دیگران میشویم که در تصمیم گیری های آنها موثر خواهد بود. بنابراین چه بخواهیم چه نخواهیم دائما در حال دعوت دیگران هستیم. اساسا تمام رسانه ها شما را به تصمیم گیری های خاص دعوت می کنند. آنها تلاش می کنند، تفکر را از بین ببرند تا بتوانند اعمال و افکار مردم را آنگونه که می خواهند جهت دهی کنند. فکر کردن زمانی اتفاق می افتد که گزاره های در ذهن شما بیش از یکی باشد اما زمانیکه یک راه بیشتر نداشته باشید(نه در مقدمات و نه در نتایج گزینه ای نباشد) دیگر نیازی به فکر کردن و انتخاب نیست. پس اگر در عالم، نظام صدور افعال ارادی انسان مبتنی بر دعوت است، چاره ای جز دعوت گری نیست.

در نتیجه ما همچنان در اعمال و افکار دیگران تاثیر گذاریم، در حال دعوت گری هستیم. پس فرهنگ امری کاملا خود رو نیست که نتوان آن را مدیریت کرد. مدیریت فرهنگی یک جور دعوت گری است.

امور غیر ارادی طبیعی مثل قانون جاذبه

غریزی کارهایی که گویا بدون عبور از ذهن و فکر کردن انجام میشود. مثل غذا خورد حیوان

2. مفهوم حق و اختیار

استدلال لیبرالیسم ها در بحث از اختیار مبنی بر این است که از آنجایی که انسان آزاد آفریده شده و اختیار دارد، خود باید برای زندگی خویش تصمیم بگیرد. اختیار داشتن یعنی وجود دو راه پیش رو. کسی حق ندارد دیگری را مجبور به کاری کند. هر کس فقط باید برای خود تصمیم بگیرد. این اختیار تنها جایی محدود میشود که پای تجاوز به حقوق دیگران در میان باشد. برای رعایت این محدوده ها هم قانون های اجتماعی وضع شده اند.

اما پاسخ این است که: در اینجا میان مفهوم حق و اختیار خلط شده است. در حقیقت اختیار غیر از حق است.

اختیار یعنی وجود دو راهی(یا چند راه) پیش روی یک فرد؛ که البته از صرف وجود دو راهی نمی توان نتیجه گرفت که هر دو راه برای آن فرد، حق است.( یکی از این دو راهی ها حق و دیگری باطل است)

حق آن چیزی است که موجب تکامل او می گردد. حق، وضعیتی است که برای فرد مطلوب است. این حق با غایت واقعی اشیاء رابطه دارد. به این معنا که هر شی در درون خود غایت واقعی دارد که از مطالعه­ی ذات آن فهم میشود.حق همان غایتی است که شی(انسان یا دیگر موجودات) باید به آن برسد. برای مثال حق دانه سیب، درخت سیب شدن است. اگر دانه سیب اختیار داشت ممکن بود پوسیده شدن را برگزیند اما آیا می توان گفت چون اختیار دارد، حق هم دارد که پوسیده شود؟ مسلما خیر!

حق از مقوله باید و نباید است و اختیار از مقوله هست و نیست. بنابراین حق و اختیار غیر از هم هستند. نمی توان گفت که هر کاری را من اختیار می کنم و انجام می دهم حق من است.حق هر شی از ذات خودش اقتضا میشود. اگر یکی از آن دوراهی ها اقتضای ذات او باشد حق او همان است.

حق در جایی است که وضعیت مطلوب وجود داشته باشد اما لیبرالیسم ها به دلیل نسبی گرا بودن وضعیت مطلوبی را برای انسان قبول ندارند. آنها معتقدند که حق تو همان اختیار توست. اما نکته جالب آن جاست که آنها سواد آموزی و بهداشت را برای هر انسانی اجباری می دانند!! زیرا می دانند که سلامتی و بهداشت و علم برای تمامی انسانها مفید و ضروری است چه بخواهند و چه نخواهند.

عقل : حق انسان است زیرا شکوفایی عقل و فطرت اقتضای ذات اوست.

انسان

بی عقلی

\*نکات:

1. آیا در فضای تربیتی - اقدامات باید باعث مطلوب شدن وضعیت همه افراد جامعه شود؟ این کار از طریق

وضع قانون های اجباری در جامعه که توان تصمیم گیری را از افراد می گیرد،

امکان پذیر است.

- اقدامات ما باید بیشتر جنبه ی دعوت گری به وضع مطلوب را داشته باشد همراه

با باز بودن راه تصمیم گیری برای افراد؟ در این صورت باید کاری کنیم افراد

توان تصمیم گیری شان افزایش پیدا کند. البته قطعا باید حریم هایی برای حفظ

جامعه وجود داشته باشد ولی این حریم ها باید حداقلی باشند.

[مقام معظم رهبری: من موافق آزادی( بیان، مطبوعات، سیاسی و...) هستم ولی حکومت باید نقش هدایت گری داشته باشد.باید از جریان حق حمایت کند. محور کار رعایت حریم و حمایت از حق است]

2. واژه فرهنگ سازی غلط است. فرهنگ سازی فقط در مواقع اضطرار است. گاهی ممکن است که مجبور به

فرهنگ سازی شویم.